

مبانی رهبری در اسلام

حجة الاسلام والمسلمین محمدری شهری

در قسمتهای گذشته فلسفه مطلق رهبری از نظر اسلام و نیز فلسفه ولایت فیه توضیح داده شد در این مقاله فلسفه رهبری معصوم که پنجمین مرتبه از مراتب امامت و رهبری است از نظر خوانندگان گرامی خواهد گذشت.

فلسفه رهبری معصوم

اصلی ترین مباحث در باب فلسفه امامت و رهبری، فلسفه ولایت و امامت معصوم است. مسأله این است که به اعتقاد شیعه جامعه بشر برای طی کردن راه تکامل خود به امامت معصوم نیازمند است و بدون رهبری معصوم انسان نمی تواند فلسفه آفرینش خود را درک کند. برای اثبات این مدعا ابتدا باید عصمت را تعریف کنیم و بعد توضیح دهیم که چرا جامعه برای نیل به تکامل، نیاز به رهبری معصوم دارد.

معصوم کیست؟

عصمت از ریشه «عَصَمَ» و در لغت به معنای «منع» و «حفظ» و جلوگیری و پیشگیری از ناملازمات است. و در مباحث عقیدتی هنگامی که در رابطه با شرایط نبوت و امامت به عنوان شرط پیامبر و یا امام مطرح می شود به معنای مصونیت از گناه و اشتباه است، بدین معنا که پیامبران الهی و اوصیاء آنها نه تنها گناه نمی کنند و در عقاید و آراء و اعمال مرتکب خطا و اشتباه نمی گردند بلکه مصونیت از گناه و اشتباه دارند. بنابراین معصوم کسی است که از ابتلاء به بیماری گناه و اشتباه مصونیت دارد و اما اینکه چگونه انسان به این مصونیت می رسد و در چه شرایطی خداوند متعال انسان را علیه این دو بیماری مایه کوبی می کند در صحبت نبوت عامه گذشت.

عصمت و رهبری

ما معتقدیم که پیامبران الهی و نیز افرادی که پس از آنها به طور مستقیم از جانب خداوند متعال مسئولیت امامت و رهبری جامعه را بر عهده دارند

باید معصوم باشند. این اعتقاد از مختصات پیروان مکتب تشیع است. در این زمینه در بخش سوم از مباحث مبانی رهبری در اسلام، تحت عنوان شرایط امامت به طور مشروح سخن خواهیم گفت، آنچه اکنون در تبیین فلسفه پنجمین مرتبه از مراتب امامت مورد بحث است، بیان این مسأله است که چرا جامعه نیاز به رهبری معصوم دارد، و چرا غیر معصوم نمی تواند امام جامعه باشد؟

پاسخ این است که فلسفه رهبری معصوم را در دو جمله زیر می توان خلاصه کرد:

- ۱- تنها معصوم می تواند وظایف رهبری را به طور صحیح و کامل انجام دهد.
- ۲- تنها معصوم می تواند در مسایل نظری رافع اختلاف باشد.

معصوم و وظایف رهبری

برای اثبات نیاز جامعه به امام معصوم، کافی است علت نیاز به رهبر و وظایف امام مشخص شود.

قبلاً توضیح دادیم که رهبر سه وظیفه اصلی دارد:

- ۱- حفظ نظام اسلامی.
- ۲- اجراء قانون الهی.
- ۳- پیشگیری از تحریف قوانین الهی.

تردید نیست که تنها کسی می تواند این وظایف را دقیق و کامل و خالی از هرگونه نقص و خطا انجام دهد که در تشخیص کلیه احکام الهی مصون از اشتباه باشد، در غیر این صورت، تحقق خطا فی الجملة قطعی است زیرا در بسیاری از مسائل، مدارک و مبانی استنباط احکام به گونه ای روشن نیست که فقیه بتواند واقع را آنگونه که هست، تشخیص دهد و اختلاف نظر فقها در آراء، از همینجاست که می گردد و بر همین مبنا ما معتقدیم که پیاده شدن احکام واقعی اسلام به تمام معنا نیز در عصر حکومت امام معصوم امکان پذیر نیست.

البته همان‌طور که قبلاً توضیح داده شد در صورتی که بهر دلیل مردم دسترسی به رهبر معصوم نداشته باشند رأی و فتوی فقیه جامع شرایط برای مردم حجت است، و وظیفه آنها تبعیت از فقیه جامع شرایط رهبری است ولی اکنون سخن درباره فلسفه رهبری معصوم و نیاز جامعه به امام معصوم است، نه اینکه در عصر غیبت امام معصوم وظیفه مردم چیست؟

مصونیت از قانون‌شکنی نیز مانند مصونیت از خطا در تشخیص، برای انجام کامل وظایف امامت، برای رهبر ضروری است. کسی که خود در معرض شکنج حدود الهی و ابتلاء به بیماری هوسرانی و گناه قرار دارد، نمی‌تواند متولی اجراء قوانین الهی و حافظ نظام ارزشی اسلام و مسئول پیشگیری از تحریف احکام الهی باشد.

امام و رهبر هر قدر که خود به قانون احترام بگذارد بهتر می‌تواند مجری و حافظ قانون و مدافع نظام قانونی باشد و لذا لایق‌ترین فرد برای امامت کسی است که از قانون شکنی مصونیت دارد.

مستحده را، با وجود امام معصوم پُر کند، تا بحکم اضطرار مردم برای حل مشکلات علمی و شناخت احکام واقعی اسلام به رهبر معصوم مراجعه کنند و مرجعیت علمی امام به طور طبیعی زمینه رهبری سیاسی معصوم را فراهم سازد.

مرجعیت علمی معصوم در حل اختلافات ناشی از اختلاف در استنباط، از مسائلی است که امامان معصوم و اصحاب آنها برای اثبات ضرورت رهبری معصوم، در احتجاجات خود با مخالفین به آن استناد کرده‌اند.

نخستین کسی که به این برهان تمسک نمود امام علی علیه السلام بود، او گروهی از دانشمندان مذهبیه معاصر خود را در استنباط با اختلاف نظرهایی که در احکام الهی دارند سخت مورد انتقاد قرار داده که چرا نمی‌خواهند این واقعیت را بپذیرند که خداوند برای حل اختلاف در استنباط احکام مرجعی قرار داده است، متن کلام امام علیه السلام طبق نقل نهج البلاغه این است:

«ورد علی احدهم الفصیة فی حکم من الأحکام فبحکم فیها برأیه، ثم نرد تلك الفصیة بعینها علی غیره فبحکم فیها بخلافه، ثم یجمع القضاة بذلك عند الإمام الّدی استفساهم فیصوب آرائهم جمیعاً، واللّههم واحد، ونبیهم واحد، وکتابهم واحد!»

مردم برای نظرخواهی در حکمی از احکام الهی به یکی از آنها (علماء مذهبیه معاصر امام که در مسند فتوا و قضاء قرار داشتند) مراجعه می‌کنند، او در آن قضیه بر اساس نظر خود حکم می‌کند، در عین همان ماجرا وقتی به قاضی دیگر رجوع می‌کنند، حکمی بر خلاف قاضی اول صادر می‌کند «و عجیب اینکه»، وقتی همه قضات با آراء متناقض نزد رهبری که آنها را به قضاوت منصوب کرده جمع می‌شوند، او همه آراء را تأیید و تصویب می‌کند! در حالی که خدای آنها یکی است و پیامبران یکی است، و کتاب آسمانی آنها یکی است!!

اختلاف کارشناسان احکام الهی در تشخیص حکم واقعی اسلام چه می‌تواند باشد را مطرح کرده و پاسخ آنرا به عهده مخاطب خود گذاشته است تا خود به طور طبیعی به این نتیجه برسد که برای رفع اختلاف در استنباط احکام راهی جز مراجعه به معصوم نیست و هیچ فقیه و عالمی نمی‌تواند خلأ وجود رهبر معصوم را پُر کند:

آیا خداوند به آنها دستور داده که اینگونه در احکام او اختلاف نظر داشته باشند و آنها برای امثال فرمان خدا، آراء متناقض صادر می‌کنند؟! یا از اختلاف آنها را نهی کرده و آنها خدا را نافرمانی می‌نمایند؟! یا خداوند سبحان، دین ناقصی فرستاده و از آنها برای تکمیل آن، کمک خواسته؟! یا اینکه آنها شریک خدا هستند و لذا این حق را دارند که هر چه

معصوم و کشف حقایق احکام اسلام

علاوه بر اینکه پیاده شدن اسلام واقعی به تمام معنا و در همه ابعاد متوقف بر رهبری معصوم است، کشف احکام واقعی الهی و رفع اختلاف نظر در استنباط از قرآن و سنت نیز بدون امام معصوم ممکن نیست. پیش از این اشاره کردیم که مبانی استنباط احکام اسلام در پاره‌ای موارد به گونه‌ای است که در یک مسأله ممکن است چند نظر وجود داشته باشد و از آنجا که استدلال کارشناسان مسایل اسلامی بر مبنای استنباط شخصی آنها است، دلیل هیچ یک برای دیگری قابل قبول نیست.

امیرالمؤمنین علی علیه السلام هنگامی که عبدالله بن عباس را برای مناظره و احتجاج با خوارج نهروان مأموریت داد به وی فرمود:

«لا تخصمهم بالقرآن فإن القرآن حلال ذو وجوه نقول ونقولون ولكن حاجتهم بالثقة فانهم لن یجدوا عنها محیصاً.»

با آنها به قرآن استدلال مکن زیرا آیات قرآن تاب اختلافات و وجوه مختلفی را دارد، تو به یک احتمال استناد می‌کنی و آنها به احتمالی دیگر و لذا بحث به جایی نمی‌رسد، ولی به سنت بر آنها احتجاج کن که راهی برای گریز نخواهند یافت.

ظاهراً مقصود امام استدلال به آیاتی است که مربوط به امر ولایت و رهبری می‌شود، در این رابطه احادیثی که از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نقل شده خیلی روشن مسأله را مطرح کرده ولی قرآن در این زمینه قابل تفسیر و تأویلهای مختلف است و هر کس ممکن است استنباط خاصی داشته باشد، در سایر موارد، آیات و همچنین روایاتی که می‌توانند مبنای استنباطها و استدلالهای مختلف و آراء گوناگون باشند، کم نیستند.

از همین جا می‌توانیم به این نتیجه برسیم که حکمت بالغه الهی اقتضا داشته که خلأ نیاز جامعه به بخشی از احکام خصوصاً در رابطه با مسایل

می خواهند بگویند و بر خداوند است که به گفته آنها رضایت دهد؟! یا خدا دین کاملی فرستاده ولی فرستاده اش از رساندن و ابلاغ آن به مردم کوتاهی کرده؟! و حال آن که خداوند سبحانه میگوید: «هیچ چیزی را در قرآن فروگذار نکردیم» و فرموده: «در آن همه چیز بیان شده» و یادآور شده که در قرآن هر قسمت، قسمت دیگر را تصدیق می کند و اختلافی در آن نیست...!

بنابراین، اگر ممکن نیست که خداوند دستورالعملهای متناقضی داشته باشد، که ممکن نیست. و اگر دین خدا ناقص نیست، که نیست. و اگر خداوند برای تکمیل دینش از کسی کمک نخواست، که نخواست. و اگر خداوند همتائی ندارد تا حق قانونگذاری داشته باشد، که ندارد. و اگر پیامبر خدا در ابلاغ دین کامل الهی کوتاهی نکرده، که نکرده. و اگر همه چیز را خداوند در قرآن بیان کرده، که کرده. نتیجه این است که پس از پیامبر خدا صلی الله علیه وآله باید فردی که قدرت استنباط کلیه احکام الهی را از قرآن دارد و در تشخیص مصون از خطا است، پناهگاه فکری و مرجع علمی امت اسلامی باشد.

مناظره عمر بن اذینه و قاضی کوفه

بر پایه همین برهان یکی از اصحاب امام صادق علیه السلام بنام عمر بن اذینه با عبدالرحمن بن ابی لیلی، قاضی کوفه مناظره جالبی درباره مرجعیت علمی معصوم در احکام الهی دارد:

او می گوید که در عنوان جوانی روزی بر عبدالرحمن وارد شدم و از او اجازه خواستم که مسایلی را از او بپرسم؟

پاسخ داد: هر چه می خواهی بپرس!

گفتم: می خواهم بدانم که چرا وقتی در رابطه با اعمال و...

هنگ ناموس و یا قتل نفس به شما جماعت قضات مراجعه می شود با اینکه موضوع حکم یکی است، شما یک نظر میدهی، قاضی مکه نظری دیگر می دهد، قاضی بصره و قضات یمن و قاضی مدینه به گونه ای دیگر قضاوت می کنند؟ و شگفت آورتر اینکه وقتی همه شما پیش خلیفه خود که از شما خواسته قضاوت کنید می روید و او را از اختلاف نظر خود مطلع می سازید او تمام آراء متناقض و متهافت شما را تأیید و تصویب می کند! در حالی که خدای شما یکی، پیامبرتان یکی و دینتان یکی است؟!!

آیا خدا به شما دستور داده در احکام او اختلاف داشته باشید که از او اطاعت می کنید؟! یا از اختلاف نهی کرده که نافرمانی او می نمایند؟! یا شما شریک خدا در حکم هستید که باید شما بگوئید و او قبول کند؟! یا دین ناقصی خدا فرستاده که برای کامل کردن آن از شما استمداد نموده؟! یا دین کاملی خدا فرستاده ولی پیامبرش در ابلاغ آن کوتاهی کرده؟! یا بالأخره شما تناقض گویی خود را در احکام الهی چگونه توجیه می کنید؟!!

عبدالرحمن قاضی کوفه - که این سؤاها برای او کاملاً تازه داشت برای اینکه بفهمد طرف بحث او کیست - گفت: جوان! از کجا هستی؟

گفتم: از خاندان بنی اذینه.

گفت: با عبدالرحمن بن اذینه چه نسبتی داری؟

گفتم: او جد من است.

پس از اینکه مرا شناخت خوش آمد گفت و مرا نزدیک خود نشاند و گفت: با جسارت جداً مسأله مشکلی را مطرح کردی و من ان شاء الله پاسخ آن را برایت می گویم:

اما آنچه در رابطه با اختلاف احکام گفتی، باید بگویم که در قضایایی که به ما رجوع می شود، اگر در کتاب خدا و یا سنت پیامبر او، حکم آن بیان شده باشد ما حق نداریم از کتاب و سنت تجاوز کنیم، ولی اگر در قرآن زمینه چیزی در قرآن و سنت نباشد ما به رأی خود عمل می کنیم.

گفتم: به سؤال من پاسخ ندادی! چون خداوند عزوجل می فرماید: «ما هیچ چیزی را در کتاب فروگذار نکردیم» و فرمود: «در قرآن همه چیز بیان شده»...

گفتم: شما معتقدی که همه چیز در کتاب خدا هست؟

گفتم: من نمی گویم، خدا فرموده است!، هیچ حلال و حرام و امر و نهی نیست مگر اینکه در کتاب خدا هست، می داند آنرا آنکه می داند و نمی داند آنکه نمی داند، خداوند عزوجل در قرآن از چیزهایی که ما نیاز به آن نداریم خبر داده، چگونه می شود نیازمندیهای ما در قرآن نباشد؟!!

گفت: چه چیزی است که ما نیاز به آن نداریم و در قرآن است؟

گفتم: این مطلب که در سوره کهف در بیان گفتگوی یک مرد ثروتمند بی دین با فرد مؤمن آمده که پس از نابود شدن باغ ثروتمند در قرآن می خوانیم «او دستهای خود را بخاطر هزینه هایی که در آن صرف کرده بهم میمالید».

گفتم: دانش آنچه در قرآن است نزد کیست؟

گفتم: نزد آنکه تو او را می شناسی!

گفت: دوست دارم او را به شناسم تا پایش را بشویم و خدمتش کنم و از او بیاموزم!

گفتم: ترا به خدا سوگند می دهم می شناسی مردی را که وقتی از پیامبر خدا صلی الله علیه وآله سؤال می کرد، به او پاسخ می داد و اگر ساکت می شد پیامبر ابتداء او را از دانش خود بهره مند می نمود؟

گفت: آری، او علی بن ابیطالب علیه السلام است.

گفتم: آیا شنیده ای که علی پس از رسول خدا از کسی درباره حلال و حرام سؤال کرده باشد؟

گفت: نه.

گفتم: آیا میدانی که آنها (اصحاب پیامبر) به او احتیاج داشتند و از دانش او پرتومی گرفتند؟

گفت: آری.

گفتم: او همان کسی است که علم قرآن نزد اوست.

گفت: او درگذشت چگونه می توانیم از او استفاده کنیم؟!؟

گفتم: از فرزندانش می توانی به مطلوب خود برسی که آن دانش نزد آنها است.

گفت: چگونه می توانیم به آنها دسترسی پیدا کنیم؟

گفتم: چه میگویی درباره جمعیتی که در بیابان با راهنمایان خود درگیر شوند برخی را بکشند و برخی را فراری دهند، و مابقی هم از ترس مخفی شوند و در نتیجه بی راهتا در بیابان سرگردان بمانند تا هلاک شوند؟!؟

گفت: به سوی آتش دوزخ می روند!

عمرین اذنبه گوید که در اینجا رنگ عبدالرحمن قاضی کوفه زرد شد و دانهایی که در دست داشت را چنان بر زمین زد که خرد شد و دستها را بهم کوفت و گفت: «إنا لله وإنا إليه راجعون».

مناظره هشام بن حکم و عمرو بن عبید

جالبترین مناظره در زمینه ضرورت مرجعیت علمی و رهبری امام معصوم، مناظره هشام بن حکم با عمرو بن عبیدرهبر فرقه معتزله است. هشام، جوانی نوری، از شاگردان برجسته امام صادق علیه السلام، حریف خود، دانشمندی معروف و پیشوای مردم بصره را در مناظره سخت شکست داده بود، خیر این مناظره در محافل علمی آنروز دهان به دهان می گردد، و امام صادق علیه السلام مایل است که این مباحثه شیرین را از زبان شاگرد جوان خود بشنود.

روزی هشام همراه با عده ای از بزرگان اصحاب امام، خدمت آنحضرت بودند. امام رو به هشام کرد و فرمود: هشام برای ما تعریف کنی که با عمرو بن عبید چه کردی؟!؟

هشام گفت در حضور شما شرم می کنم بگویم! زبانم قادر به تکلم نیست!

امام: وقتی به شما دستوری می دهم انجام دهید.

هشام: شنیدم عمرو بن عبید موقعیتی میان مردم پیدا کرده و مجلسی در مسجد بصره ترتیب داده، این موضوع بر من گران آمد، برای ملاقات او به بصره رفتم، روزی که وارد بصره شدم روز جمعه بود، وارد مسجد بصره شدم دیدم اتحمن بزرگی تشکیل شده و عمرو بن عبید در حالی که جامه سیاه پشمینی به کمر بسته و جامه دیگری بر دوش انداخته به سوالهای مردم پاسخ می دهد.

از مردم خواستم راه را باز کنند، به من راه دادند رفتم در حلقه عمرو بن عبید در دنبال آن جمع دو زانو نشستم، سپس گفتم:

ای مرد دانشمند! من مردی غریب اجازه می فرمائید از شما پرشی

کنم؟

- آری بپرس.

هشام: آیا شما چشم دارید؟

- : پسر جان این چه سوالی است؟ چیزی که خود می بینی سوال ندارد!

هشام: پرسش من همین است.

- : پسر جانم بپرس هر چند پرسش تو احتمالاً است.

هشام: مایلم پاسخ همان سوال را بدهید!

- : پرسش تا جواب دهم.

هشام: شما چشم دارید؟

- آری.

هشام: با چشم خود چه می کنید؟

- با آن رنگها و اشخاص را می بینم.

هشام: بینی هم داری؟

- آری.

هشام: با آن چه می کنی؟

- با آن بو استشمام می کنم.

هشام: دهان داری؟

- آری.

هشام: با آن چه می کنی؟

- مزه ها را با آن می چشم.

هشام: گوش داری؟

- آری.

هشام: با آن چه می کنی؟

- آواز را با آن می شنوم.

هشام: آیا قلب هم دارید؟

- آری.

هشام: با آن چه می کنید؟

- به وسیله قلب آنچه به این اعضاء و حواس وارد می شود را تمیز

می دهم.

هشام: مگر سایر حواس شمار از قلب بی نیازی می کند؟

- نه.

هشام: چطور بی نیازی نمی کنند با اینکه همه درست و بی عیب اند.

- : پسر جان! وقتی این حواس در ادراک خود نسبت به آنچه می بینند

یا می بینند یا می چشند و یا می شنوند تردید کنند و احتمال خطا بدهند، به

قلب رجوع می کنند تا تردید زایل شود و به شناخت واقعی برسند.

هشام: بنابراین خداوند قلب را برای رفع خطای حواس آفریده؟

- آری.

هشام: باید قلب باشد و گرنه حواس به شناخت حقیقی نمی رسند؟
:- آری.

هشام: خداوند تبارک و تعالی که حواس تو را بی امام رها نکرده و برای آنها امامی فرار داده تا ادراک آنها را تصحیح کند و تردید را زایل و شک را تبدیل به یقین نماید. با این وصف می شود باور کرد که همه این خلق را در سرگردانی و اختلاف بگذارد و امامی برای آنها معین نکند تا آنها را از شک و حیرت نجات دهد ولسی برای حواس تو امامی معین می کند تا شک و حیرت تو را علاج کند؟

در اینجا عمرو بن عبید دیگر ساکت شد و چیزی به من نگفت. اندکی گذشت نگاهی به من کرد و گفت:

تو هشام بن حکم هستی؟

گفتم: نه

گفت: آیا از همنشین های او هستی؟

گفتم: نه.

گفت: پس اهل کجایی؟

گفتم: اهل کوفه.

گفت: بنابراین حتماً تو همانی! در اینجا مرا به سینه چسبانید و جای خود نشاند و از جای خود کنار رفت و دیگر چیزی نگفت تا من برخاستم!

سخن هشام که به اینجا رسید امام صادق علیه السلام خندید و به او فرمود: هشام! کی این مطالب را به تو آموخت؟

هشام: این ها مطالبی بود که از شما آموختم و خود آنرا تنظیم کرده ام امام صادق علیه السلام فرمود: به خدا این حقیقتی است که در صحف ابراهیم و موسی مکتوب است.^۱

- ۱- مراجعه کنید به کتاب فلسفه وحی نوشته اینجانب، بخش پنجم «تحلیلی از عصمت انبیاء».
- ۲- بدیهی است پاسخ به این سؤال شرطیت عصمت برای امامت را نیز اثبات می کند.
- ۳- نهج البلاغه، نامه ۷۷.
- ۴- نهج البلاغه، خطبه ۱۸. «ومن کلام له علیه السلام فی ذم اختلاف العلماء فی الفیاء».
- ۵- نگاه کنید به سوره کهف آیات ۳۲ تا ۴۳. منظور صحران اذین است که این توضیح چیزی نیست که خیلی مورد نیاز باشد.
- ۶- بحارالانوار، جلد ۹۰۴ ص ۲۷۰، ۲۷۲. با توضیحاتی از نگارنده.
- ۷- مقصود از قلب مرکز نقل و ادراک است.
- ۸- اصول کافی، جلد ۱ صفحه ۱۶۹، ۱۷۱. با توضیحات مختصری از نگارنده.

بقیه از ضرورت مقابله با ...

اسلامی گرچه در کشورهایی همچون افغانستان، لبنان، فلسطین اشغالی و... آثاری بر جای نهاده است لیکن شکوفه های توحید و آوای مبارزه برای حصول به پیروزی در آینده ای نه چندان دور عیان خواهد شد. امام راحل پس از ذکر مبارزات مسلمانان در سراسر عالم می فرماید:

«معتقدین به اصول انقلاب اسلامی ما در سراسر جهان رو به فزونی نهاده است و ما اینها را سرمایه های بالقوه انقلاب خود تلقی می کنیم و هم آنهایی که با مرکب خون طومار حمایت از ما را امضاء می کنند و با سروجان دعوت انقلاب را لبیک می گویند و به باری خداوند کنترل همه جهان را بدست خواهند گرفت».

(پیام استقامت)

پیش بینی امام بحق تحقق خواهد یافت و تردیدی در آن وجود ندارد. کمتر بذیر حقی که با انقلاب اسلامی در جهان پاشیده شده است، سر بر خواهد آورد و این مسئله ای است که از چشم دشمنان انقلاب پوشیده نیست لذا سعی وافر در محدود کردن انقلاب اسلامی در مرزهای جغرافیائی ایران در وهله اول و سپس نابودی انقلاب در کانون اولیه آنرا دارند. به همین جهت خنسی سازی ایران در برخورد با آمریکا در شرایطی که بخاطر وضعیت خاص منطقه در تزلزل شدیدی قرار گرفته است بسیار اهمیت دارد و مقابلاً وضعیت کنونی برای تداوم مبارزه با آمریکا و لطمه زدن به منافع حیاتی استکبار در منطقه، که انقلاب اسلامی تاکنون در اصول و شعارهای

خود مطرح کرده و صدعات زیادی را در راه آن متحمل شده، بسیار مساعد و نتیجه بخش است. در صورتیکه آمریکا شرایط کنونی را پشت سر گذارد و بر بحران جاری فائق آید توازنی که پدنیال آن در منطقه ایجاد خواهد شد چیزی جز تثبیت اسلام امریکائی در منطقه و افزایش فشار بر طرفداران اسلام ناب محمدی صلی الله علیه وآله وسلم نخواهد بود. آنچه را که مقام معظم رهبری در بیانات اخیر خود به آن اشاره کرد و مسلمانان را برای مبارزه با آمریکا و رسیدن به فیض شهادت تهییج و ترغیب کرد، در تداوم همان مشی امام راحل است که باید سیاست خارجی جمهوری اسلامی را بر اساس آن تنظیم کرد.

۵- تحت نیروهای امریکائی در منطقه و در جوار حرم امن الهی و عدم موضعگیری صریح در مقابل آن، بمعنای عدول از مواضع اصولی انقلاب اسلامی تلقی خواهد شد و اینگونه اعراض از برانست مشرکین و کنار مستوجب عقوبت الهی و از دست دادن عزت امت مسلمان ایران که گویا بار ۱۲ سال جهاد و مبارزه علیه آمریکا و اذتابش را بردوش می کشد، خواهد شد.

می باید بار دیگر شعله های فروزان حق را برافروخت و حیات اسلامی امت اسلام را با تداوم مبارزه با آمریکا و کشورهای وابسته سرداد. نصرت دین حق موجب نصرت مسلمانان خواهد شد. به امید پیروزی مستضعفان بر مستکبران و غلبه حق بر باطل.

«وما النصر الا من عند الله العزيز الحكيم»

وَأَكْشَام